**حزب و جامعه ای که جمهوری اسلامی را بچالش میکشد**

**این نوشته برمبنای سخنرانی افتتاحیه در پلنوم ۴۵ تدوین شده است**

حمید تقوائی

اگر کسی در ششماه گذشته بجامعه ایران نگاه کند و صرفا سر تیتر اخبار و رسانه ها را ملاک قرار بدهد خواهد گفت که در این دوره جناحهای حکومتی بجان یکدیگر افتادند و کشمکش بین دارودسته روحانی و خامنه ای بالا گرفت، انتخاباتی انجام شد که خیلی پرسروصدا بود و جامعه در این انتخابات بحرکت درآمد، در این دوره برجام شروع شد ولی به اعتراف خودشان اجرای آن دچار دست انداز شده و به نتیجه ای منجر نشده است، در این دوره حمله خامنه ای به آمریکا دوباره بالاگرفته است و غیره و غیره. یعنی یک سری مشاهداتی که فعل و انفعالات و ارتباطات بین بالائی ها را ملاک قرار میدهد و بر این اساس تحولات را ارزیابی میکند. این مشاهده واقعی هست ولی حقیقتی را بیان نمیکند. این اتفاقات افتاده است ولی اگر بخواهید کمی عمیقتر نگاه کنید و ارزیابی و تحلیل درست تر و حقیقی تری از اوضاع داشته باشید میفهمید این تحولات موتورش غایب است. به این میماند که کسی حرکت اتومبیل را با این توضیح بدهد که چرخهایش میچرخد و فرمانش را به اینطرف و آنطرف می چرخانیم و در آن بنزین میریزیم ولی از موتور حرفی بمیان نیاورد.

نیروی محرکه تحولاتی که مشاهده میکنیم چیست؟ این اتفاقات چرا می افتد؟ حتی اختلاف و اصطکاک با آمریکا بر سر چیست؟ دعوای بین دو جناح بر سر چیست؟ انتخابات چرا آنطور شد؟ برجام چرا به گل نشست؟ اینها را باید در سیاست ایران کسی توضیح بدهد. وگرنه یک عکس فوری از واقعیت به معنی شناخت آن نیست. بخصوص با یک عکس فوری از جامعه و تغییرات سیاسی به هیچ جا نمیرسید. باید کمی در واقعیت رخنه کنید، باید کمی عمیق بشوید و بروید در عمق قضیه. راستش در جامعه ایران تعمق زیادی هم لازم نیست چون آنقدر قضایا واضح و آشکارست که موتور تحولات، بر خلاف اتومبیل، حتی پنهان نیست؛ جلوی چشم است. قوه محرکه تحولات اعتراضات وسیعی است که در جامعه شکل گرفته است. و تمام این فعل و انفعالات و کشمکشها و تناقضات و اصطکاکاتی که بین بالائی ها هست - اعم از رابطه آمریکا و ایران یا اروپا و ایران و یا دعوای بین جناحها و یا انتخابات و یا مجلس خبرگان و غیره- به هر کدام از اینها که توجه کنید می بینید آنچه باعث شده این تحولات اتفاق بیفتد در خود این مجموعه نیست. کاملا خارج آنست. و آن اعتراضاتی است که امروز شما در جنبش کارگری می بینید، در چالشی که بر سر مساله حجاب و بی حجابی و گشت نامحسوس و غیره درگرفته است، در جنگی که معلمان با حکومت دارند و در مبارزه حتی بر سر حقوق حیوانات و بحث محیط زیست و حقوق دگرباشان جنسی و غیره و غیره. همه اینها دارد در جامعه میجوشد. این دیگر پنهان هم نیست. در دیکتاتوریهائی مثل حکومت زمان شاه و یا فرض کنید اردن امروز باید خیلی کنکاش و جستجو کرد تا متوجه شد که در آن زیر تحرکاتی در جریان است و مبارزه طبقاتی را باید از اعماق بیرون کشید و برجسته اش کرد؛ در نگاه اول نمی بینید. ولی در ایران مساله اینطور نیست. اگر حتی سایتهای خود حکومت را دنبال کنید می بینید بحث بر سر اینست که در برخورد به جنبش کارگری و مساله دستمزد چه باید کرد، در برخورد به بی حجابی چه باید کرد، یکی میگوید گشت نامحسوس خوبست و یکی میگوید بد است. یکی میگوید در مورد اول مه باید این سیاست را داشت یکی میگوید آن سیاست را. دعوا باصطلاح بر سر لحاف ملانصرالدین است. دعوا بر سر یک چیز سومی هست. اختلاف جناحهای حکومت بر سر حفظ کلیت نظام است در مقابل فاکتور دیگری. که این فاکتور دیگر در چند کلمه عبارتست از مبارزات و اعتراضات جاری در جامعه.

**ویژگی مبارزات در ایران**

در قدم بعد باید خصلت ویژه این مبارزات را شناخت. به نظر من موضوع اصلی پلنوم این موضوع است و من میخواهم این موضوع را بیشتر توضیح بدهم. این که در هر جامعه ای همیشه مبارزه و اعتراض وجود دارد و این که تاریخ جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی است، این را بطور مشخص و برجسته در جامعه ایران مشاهده میکنیم و اینکه این مبارزات بر سر چه سوژه هائی در گرفته است هم مشخص است. این بحث امروز و دیروز نیست بلکه از همان بدو بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، از همان ۸ مارس سال ۵۷، یعنی حدود یک ماه بعد از روی کار آمدن این رژیم، مقابله مردم با حکومت شروع شد و تا امروز ادامه یافته است. از اعتراض زنان علیه حجاب شروع شد و بعد مساله کارگران بیکار و اعتراضات دانشجویان و جنبش انقلابی در کردستان و غیره و غیره. از سال ۵۷ تا امروز جامعه یک لحظه آرام نبوده است. کسی که بخواهد کمی منصفانه و عینی گزارش سیاسی از تحولات ایران در هر کدام از این سالها را بنویسد از چهارصفحه گزارش دو صفحه اش اقلا در مورد اعتراضات و مبارزات کارگران و زنان و جوانان و غیره است. بنابرین این فاکتور هم جدید نیست. آنچه در وضعیت سیاسی امروز ایران جدید است اینست که مبارزات جاری بر سر بچالش کشیدن کل سیستم است. در یک سطح پایه ای و عمومی این شبیه حالتی است که امروز در انتخابات آمریکا می بینید. ساندرز وضع موجود را بزیر سئوال میبرد. موضوع و مساله مورد جدل وضع موجود است. در انگلیس هم در انتخاباتی که جرمی کوربین رئیس حزب کارگر شد همین را می بینید. در این انتخاباتها بحث بر سر سیستم، یا بقول خودشان establishment،است. بحث و جدل بر سر وضعیت موجود است و نه این یا آن سیاست و یا مطالبه مشخص. در ایران مدتهاست اینطور است. و بخصوص در این دوره، بعد از سکته برجام و دست اندازی که آمد و رد شد همه دیدند که همه مشکلات و مصائب بر جاست و خیلی هم بدتر و وخیم تر شده است. چنین به نظر میرسد که مبارزاتی که در ایران هست صنفی و مطالباتی و مدنی است ولی اگر کسی فقط این را ببینید به کنه موضوع پی نبرده است. اینها همه فرم و شکل مبارزه است. وقتی دو رهبر کارگران و معلمان از زندان آن بیانیه را میدهند نمیتوان گفت چون از دستمزد و حقوق کارگران و معلمان صحبت شده این یک بیانیه سندیکالیستی و یا صنفی است. هیچکس چنین تصوری از این بیانیه ندارد. نه کارگرانی که آنرا اعلام کرده اند و نه رژیم و نه هیچ شخص ثالثی که وضعیت ایران را بشناسد. هر که بیانیه را بخواند متوجه میشود که این کیفرخواستی علیه کل سیستم است. وقتی بیانیه میگوید اتهامات امنیتی را از پرونده ها پاک کنید و چرا به مائی که برای حقوق پایه ای کارگر و معلم مبارزه میکنیم انگ امنیتی میزنید و میگوید ما امنیت ملی را بزیر سئوال نمیبریم، امنیت یک درصدیها و امنیت مفتخورها را بزیر سئوال میبریم - این تفسیر من نیست متن صریح خود بیانیه است که از زندان صادر و اعلام شده است- آیا این صنفی است؟ مطالباتی است؟ سندیکائی است؟ اگر کارگر اسپانیائی این را بگوید میشود آنرا سندیکائی دانست. بهمین دلیل هم با این زبان نمیگوید. فوقش از اضافه دستمزد به نسبت نرخ تورم حرف میزند.

یا وقتی زنان حجابها را بر میدارند دعوا سر مد لباس نیست. یک زمانی بیحجابی نامحسوس بود و پلیس محسوس، امروز برعکس شده است بی حجابی محسوس است و پلیس نامحسوس! چرا؟ چرا وضعیت به اینجا رسیده؟ بخاطر دعوا با آمریکا به اینجا رسیدیم؟ جناحها یکی طرفدار حجاب است و یک بی حجابی؟ معلوم است که اینطور نیست. معلوم است دعوا بر سر چیست.

بنابرین بحث فقط بر سر این نیست که اعتراض و مبارزه و یک کشمکش دائمی در جامعه وجود دارد. این کشمکش طبقاتی بر سر کل نظام است. این کشمکش طبقاتی است نه فقط به این معنی که یک طرف کارگرست و یک طرف سرمایه دار. این نوک پیکان است ولی در یک سطح عمیق تر و پایه ای تر مبارزه طبقاتی است به این معنی که بر سر مسائل و موضوعاتی که در جامعه هست دو کمپ اصلی در برابر هم قرار گرفته اند: کمپ کار در برابر کمپ سرمایه. کسی که ممکن است خودش کارگر نباشد ولی در سلطه صاحبان سرمایه- در ایران آیت الله های میلیاردر و کلا یک درصدیهای حاکم و کسانی که کارخانه ها و بانکها و منابع ثروت را در اختیار دارند- منفعتی ندارد، جزو کمپ کار است. جوانی که از دانشگاه فارغ التحصیل شده و بیکار است - و درصد بالائی از نیروی کار در ایران این وضعیت را دارد- جزو کمپ کار است چون کالایش - نیروی کارش- را برای فروش به بازار برده است و کسی نخریده است. مغازه داری که کسی از او جنس نخرد فروشندگی اش بزیر سئوال نمیرود. جوانی هم که نیروی کارش را عرضه میکند و کسی نمیخرد جزو طبقه کارگر است. مسئول بیکاریش هم سرمایه داری است که این نیروی کار را نمیتواند بکار بگیرد. به این معنی کمپ کار کمپ عظیمی در ایران است. جدال از همین مساله بیکاری و شرایط فروش نیروی کار شروع میشود تا این موضوع که سلطه مذهب را از زندگی ما جمع کنید تا دعوا بر سر اینکه پنجاه درصد جامعه میخواهد مثل بقیه زندگی کند، میخواهد ورزش کند، میخواهد هر لباسی که دوست دارد بپوشد، میخواهد مسافرت کند، میخواهد حق طلاق داشته باشد، حق ازدواج داشته باشد و غیره. زنان در ایران از تمام این حقوق محروم هستند.

در جامعه ایران یک مبارزه طبقاتی وسیع بر سر همه این مسائل در جریان است. این هنوز حرف مشخصی در مورد جامعه ایران نیست در آمریکا و انگلیس هم کشمکش طبقاتی وسیعی جریان دارد. آنچه در مورد جامعه ایران مهم است نکته ای است که زمانی منصور حکمت تحت عنوان "زیر حجاب اختناق" توضیح داد. باید شما مکانیسمهای مبارزه طبقاتی در جامعه ای مثل ایران را بشناسید. شرایط ایران مثل آلمان و سوئد نیست که کسی بتواند علنا بگوید این رژیم را قبول ندارم. الان طرفدارن ساندرز در آمریکا میگویند ما establishment یعنی سیستم موجود را قبول نداریم. خود ساندرز میگوید برنامه من انقلاب سیاسی است. در جوامع غربی میشود با چنین تبلیغاتی در انتخاباتها شرکت کرد. امروز در غرب کسی که میخواهد در چارچوب سیستم موجود رئیس جمهور بشود از انقلاب سیاسی حرف میزند ولی در ایران مساله برعکس است. کسی که میخواهد رژیم را سرنگون کند خود را تشکل و فعال مدنی مینامد. مضمون واقعی تشکلها و اعتراضات، بر خلاف فرمهائی که به خود میگیرند و مسائلی که موضوع فعالیت خود قرار میدهند مطالباتی و صنفی و مدنی نیست. این تنها فرم و شکل بیان این فعالیتهاست که بخاطر تناسب قوا و شرایط مشخص ایران به آنها تحمیل شده است. اگر کمی واقعیت را خراش بدهید و کمی تعمق کنید و دقیق بشوید میبینید جدل بر سر نظم موجود است. و از همه روشن تر و شفاف تر و برجسته تر امروز جنبش کارگری این جدال را به پیش میبرد. شما اگر با دقت قطعنامه های اول مه امسال و یا بیانیه دو فعال جنبش کارگری و معلمان را بخوانید متوجه میشوید که چطور مقابل سیستم قرار میگیرند. همان خواست حذف اتهام اخلال در امنیت را در نظر بگیرید. این یعنی چه؟ یعنی آزادی تشکل، آزادی اعتراض، آزادی اعتصاب چون پاپوش و توجیه و بهانه جمهوری اسلامی در سرکوب همه فعالین سیاسی و اجتماعی در جنبش کارگری و جنبش معلمان و در همه عرصه های مبارزاتی و آنچه تبلیغ میکند و بدنیا میگوید اینست که اینها علیه امنیت ملی اقدام کرده اند. این شیوه همه دیکتاتوریها است. شاه هم همین را میگفت و سیسی در مصر همین را میگوید و پینوشه هم همین را میگفت. همه دولتها مخالفینشان را به "بخطر انداختن نظم و امنیت ملی" متهم میکنند. حتی دولت آمریکا هم توجیه اش همین است. آسانژ و اسنودن را به اتهام اقدام علیه امنیت ملی آمریکا تحت تعقیب قرار داده اند. این شیوه پاپوش دوزی امری جهانی است. "امنیت ملی" پرچمی است که بلند میکنند برای آنکه هر مخالفی را بکوبند. اگر در کشورهای غربی این موارد معدود است در جامعه ای مثل ایران و سایر دیکتاتوریهای عریان علیه صدها فعال سیاسی و مدنی هر روز این اتفاق می افتد.

وقتی کارگر بلند میشود و میگوید این اتهام را از پرونده ها بردارید دارد اسلحه مهمی را از دست یک درصدیها خارج میکند. گفتمان و بحث و جبهه ای را باز میکند که کارگر و جامعه میتواند در آن پیش برود و رژیم فقط میتواندعقب بنشیند. راه دیگری نیست. کارگران بدرست میگویند بحث بر سر امنیت مفتخورها است؛ میگویند ما امنیت جامعه را بخطر نیانداخته ایم بلکه امنیت کسانی را بخطر انداخته ایم که امنیتی برای جامعه بجا نگذاشته اند؛ نه تامین اقتصادی و نه امنیت سیاسی و نه امنیت اجتماعی و حقوقی و غیره. این پلاتفرم جنبش زنان هم هست، پلاتفرم جنبش جوانان هم هست و از نظر مضمونی حرف دل همه جامعه است. همانطور که خود بیانیه میگوید همه زندانیان سیاسی به این بهانه دستگیر میشوند. به وبلاگ نویسها و نویسندگان و سازنده ویدئوی موزیک هپی هم همین انگ اقدام علیه امنیت ملی را میزنند. از نظر دیکتاتوریها همه اینها همانطور که خامنه ای میگوید نشانه نفوذ دشمن است، هر نوع اعتراضی نشانه "نفوذ آمریکا" است و این "امنیت کشور" را بخطر میاندازد.

خلاصه کنم. اگر کسی بپرسد خصیصه و خصلت نمای شرایط امروز ایران چیست پاسخ اینست: بچالش کشیدن کل حکومت و نظم موجود در قالب مبارزات عرصه ای و مطالباتی و صنفی و مدنی.

**دو گرایش در حرکتهای اعتراضی**

تا همین جای بحث این نکته روشن میشود که مساله بر سر دو قطبی سرنگونی مطالباتی نیست. نیروهائی در اپوزیسیون از مبارزات سرنگونی محور و یا مطالبه محور صحبت میکنند و برخی به این نتیجه رسیده اند که در این دوره باید مبارزات مطالبه محور را در مرکز توجه قرار داد. به نظر من این دوقطبی معنی ندارد. همانطور که گفتم فرم میتواند مطالباتی باشد و محتوی سرنگونی طلبانه. معلوم است نیروئی مثل حزب ما در خارج کشور شعار میدهد سرنگون باد ولی در ایران کسی که میرود جلوی مجلس و یا در پارکها اعتراض میکند و حتی سایت براه میاندازد نمیتواند صریحا از سرنگونی صحبت کند. این روشن است. بنابرین تقسیمبندی به مطالبه محور و سرنگونی محور واقعیت را توضیح نمیدهد. گویا اعتراضاتی هست که مضمونش مطالباتی است و اعتراضاتی که سرنگونی طلبانه است. به نظر من این تقسیمبندی درست نیست. مبارزات سرنگونی طلبانه هم در قالب جنبشهای مطالباتی بروز پیدا میکند: مطالباتی که متضمن سرنگونی جمهوری اسلامی است.

تقسیمبندی درست میان دو گرایش و دو جنبش و دو خط است: یکی گرایش و خطی که باید آنرا خط استحاله نامید- حتی عنوان اصلاح طلب درست نیست چون هدفش رفرم نیست بلکه تغییرات تدریجی برای حفظ حکومت است- و دیگری خط سرنگونی و برانداختن کل حکومت و نظام موجود. هر دو این ها مطالباتی را مطرح میکنند ولی یکی امکانات و شرایط موجود را در نظر میگیرد و از چارچوب قانون و نظام فراتر نمیرود و دیگری برعکس مطالباتی را مطرح میکند که معنی عملی اش درهم شکستن نظام موجود است. در سیاست ایران همیشه این دوقطبی وجود داشته است. از کنگره سوم بحث ما این بوده است که صحنه سیاسی ایران صحنه تقابل این دو خط و گرایش است. به نظر من این دو گرایش هستند که در تشکلهای صنفی و مدنی و در عرصه های مختلف حضور بهم میرسانند و نمایندگی میشوند. بروز و رد پای این دو گرایش را در همه بیانیه ها و اطلاعیه ها و حرکتهای اعتراضی مشاهده میکنید. از زبان و مضمون بیانیه ها مثلا در اول مه امسال متوجه میشوید که کدام خط استحاله است، کدام خط انقلاب. یکی میگوید قانون کار و قانون اساسی با اتکا به وعده های روحانی و تعهد به اقتصاد مقاومتی، و دیگری میگوید پاپوش امنیتی را بگذارید کنار، زندانیان سیاسی را آزاد کنید و حق کارگر و معلم را بدهید. یکی در اعتراض به سطح دستمزدها از امکانات و محدودیتهای سرمایه داری در ایران حرکت میکند و یکی از تامین زندگی انسانی برای کارگران علیرغم تمام توجیهات و محدودیتها. هر دو مطالباتی را مطرح میکنند و هر دو هم ظاهرا صنفی هستند ولی با یک نگاه به اطلاعیه ها معلوم میشود یکی متعلق به جنبش انقلابی علیه وضع موجود است و یکی جنبش استحاله و حفظ وضع موجود. این دومی در ایران به هیچ جا نمیرسد. ما مخالف رفرم نیستیم ولی به شرطی که رفرم اصالت داشته باید، رفرم برای بهتر شدن وضعیت باشد و نه تغییر بخاطر حفظ وضعیت. روشن است که حزب ما یک نیروی اصلی سرنگونی طلب و تغییر بنیادی وضع موجود است.

**شرکت سلبی مردم در انتخاباتها**

ما همیشه سعی کرده ایم مضمون و معنی واقعی تحولات را توضیح بدهیم. یک مثالش در این دوره انتخابات اخیر بود. حزب ما یک تبیین واقعی از رای مردم بعنوان رای نه به کل سیستم بدست داد. وقتی خامنه ای لیستی را بعنوان جاسوس بی بی سی معرفی میکند و بعد فقط همان لیست انتخاب میشود این یعنی چی؟ روشن است، مردم دارند توی دهن کسی میزنند که فراخوان میدهد به این لیست رای ندهید. من در یادداشتی نوشتم خامنه ای مثل اکوان دیو شده است. هر چه میگوید مردم عکس اش را نجام میدهند. به نظر من هر انتخاباتی نفی ای و سلبی است. منصور حکمت میگفت انقلابات سلبی هستند به نظر من انتخابات هم همینطور است. کلا در جوامع غربی انتخاب یک حزب اساسا بخاطر نارضائی مردم از حزب حاکم است. مثلا در انگلیس حزب کارگر انتخاب میشود بخاطر اینکه مردم از حزب محافظه کار که چهار سال سر کار بوده ذله شده اند و یا بر عکس اش. امروز هم در آمریکا زیاد کسی به برنامه های اثباتی کاندیداها توجه نمیکند. موضوع اینست چه کسی میخواهد بقول خودشان واشنگتن را زیر و رو کند. چه کسی میخواهد "انقلاب سیاسی" بکند. در ایران بطریق اولی اینطور است. البته مضحکه ای که هر از چندی تحت نام انتخابات در ایران براه می فتد حتی بر مبنای ابتدائی ترین استانداردها انتخابات نیست اما در همان سطحی که مردم در انتخابات شرکت میکنند هدفشان مخالفت با نظام حاکم و تضعیف کل حکومت است. ما هم در انتخاب خاتمی این تبیین را داشتیم و هم در انتخاب روحانی و هم در انتخابات اخیر.

انتخابات اخیر یک چالش حکومت بوسیله مردم بود. برجام نمونه دیگر است. مردم در رابطه جمهوری اسلامی و آمریکا بچالش کشیده شدن وضع موجود را می بینند. وقتی روحانی میگوید ما میخواهیم به آمریکا نزدیک بشویم منظورش اینست که چرخ سرمایه بکار بیفتد و بانکها و سرمایه گذاران خارجی در ایران سرمایه گذاری کنند و غیره ولی مردم منظور و تلقی دیگری از رابطه با آمریکا دارند. منظور آنها زندگی به شیوه زندگی مردم غرب به معنی مثبت کلمه است. یک زندگی مدرن و قرن بیست و یکمی. به این معنی که موزیک و جشن و شادی آزاد باشد و مردم آزادی بیان و عقیده و تشکل داشته باشند و کارگر ایرانی هم بتواند مثل کارگر انگلیسی تشکل داشته باشد و بتواند اعتصاب کند و غیره. یعنی حتی در مورد رابطه با غرب هم جامعه و توده مردم، کارگر و زن و جوان، نفی وضعیت حاضر را میبیند و به این معنی خواستار آن هستند و جناحهای حکومتی به معنای دیگری.

وقتی این تبیین را داشته باشید معنی واقعی حرکت مردم را بخودشان نشان میدهید. ما میگوئیم توئی که زیر حجاب اختناق نمیتوانی حرفت را بزنی اگر این حجاب نبود حرفت حرف من بود. من حرف دل تو را میزنم. آن جنبش باید حرف خودش و خواست خودش را از دهان ما بشنود چرا که در آن شرایط خودش نمیتواند این پرچم را بلند کند. خواهد گفت منهم اگر پایم برسد به خارج مثل اینها حرف میزنم. منهم اگر در استودیوی کانال جدید باشم مثل اینها حرف میزنم. حزب سخن گو، صدا و نماینده جنبش انقلابی مردم ایران است وقتی که چتر اختناق را از رویش بردارید. پس فردا که دوره کتابهای جلد سفید و دموکراسی دو فاکتو در ایران فرا برسد همه مردم مثل حزب ما صحبت خواهند کرد. این موقعیتی است که حزب ما دارد.

**نقش و وظایف حزب**

اگر بحث سرنگونی را از زاویه نظریه حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی مد نظر قرار بدهید متوجه خواهید شد که اساس کار ما اینست که در ایران امروز جوهر و مضمون و هدف این چالشی که در عرصه های مختلف و در همان فرمهائی که مردم میتوانند و توازن قوا اجازه میدهد جریان دارد را برجسته کنیم و نمایندگی کنیم. قطعنامه ای در این مورد داریم که مشخصا به همین موضوع میپردازد و بعدا در باره اش صحبت میکنیم. اینجا فقط کلی بگویم که اگر این تحلیل را قبول داشته باشیم که چالش اساسی در ایران کشمکش بین نود و نه درصدیها ی جامعه، کارگر و زن و جوان با جمهوری اسلامی است و موضوع اصلی این کشمکش نظام و سیستم حکومتی و دولت و حکومت است آنوقت همین را باید در محور سیاست عملی حزب قرار داد و آگاهانه به این جنبش تعین و پرچم داد. این کافی نیست که در خارج کشور سرنگونی طلبی را نمایندگی کنید و در داخل کشور صرفا در قالب مبارزه علیه اعدام و یا علیه حجاب و یا مبارزه برای دستمزد این نبرد به پیش برود. ما باید به جنبش مردم علیه حکومت تعین بدهیم. باید آنرا معنی کنیم و راهها و نقشه عملهای معینی برای تقویت و پیشروی آن داشته باشیم. این یک سری فعالیتها و اولویتها و اقدامات معین را بویژه در داخل کشور در دستور کار ما قرار میدهد.

خلاصه بحث من اینست که ما باید این چالش دیگر نه چنان پنهان در جامعه را، این درگیری که بین مردم و حکومت است و این اعتراضاتی که از هر سو دارد میجوشد را، تبدیل کنیم به یک حرکت سیاسی که نماینده دارد، حزب دارد، سخنگو دارد و این نماینده و حزب و سخنگو حزب کمونیست کارگری ایران است. این حزب نه فقط از طریق تلویزیونش و یا تشکیلات خارج کشورش بلکه با فعالیت تبلیغی- گفتمانی، مدیای اجتماعی و فعالیت میدانی در داخل ایران این کار را انجام میدهد. این کار را میشود کرد. شرایط و توازن قوای امروز اجازه میدهد که ما بحث را ببریم بر سر مساله حاکمیت و دولت و سیستم موجود. نشانه های این امکانپذیری را داریم می بینیم. بیانیه فعالین زندانی یک نمونه است. جدل بین مردم و حکومت بجائی رسیده است که جوابش فقط میتواند جارو کردن این حکومت باشد. حزب باید خیلی روشن این را در دستور بگذارید و به پیش ببرد. اگر یکی از من بپرسد این پلنوم بر سر چیست خواهم گفت این پلنوم بر سر ادامه بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی در شرایط امروز است. با اتکا به امکانات و شرایط مبارزه در این دوره و با اتکا به میدای اجتماعی در این دوره.

ما از مدتها قبل گفته ایم که در سیاست ایران میتوان یک مثلث را در نظر گرفت با سه راس حزب، حکومت و جامعه. ضلع حکومت و جامعه روشن است. جامعه حکومت را نمیخواهد. حکومت وصله ناجوری به تن جامعه ایران است بطوری که حتی پخش موزیک و یا بی حجابی ارکان حکومت را به لرزه میاندازد. تکلیف ضلع حزب و حکومت هم معلوم است. حزب ما نیروئی است که جمهوری اسلامی را یک حکومت مفتخور مذهبی پاسدارنظام سرمایه داری در ایران میداند و میخواهد بقدرت انقلاب مردم سرنگونش کند. آن چیزی که در این میان مورد تاکید ما و مرکز توجه ماست ضلع سوم مثلث است: رابطه حزب و جامعه. در این رابطه نه حزب ایستا است و نه جامعه. جامعه در حال تحرک و جوشش است. وقتی میگوئیم حزب و جامعه منظورمان رابطه حزب با مبارزات و اعتراضات در جامعه است. در رابطه بین جامعه و حکومت هیچ حزب و نیروی سیاسی بهتر از مردمی که مدام در حال اعتراض هستند فعال نیست. اشکال فعالیتی که مردم پیدا میکنند- حتی اشکالی که به نظر خیلی مدنی و غیر سیاسی به نظر میرسد مانند کتابخوانی در سنندج یا آواز خواندن زیر پل خواجو- فرمهای مختلف اعتراض سیاسی است. بنابرین نگران رابطه مردم و حکومت نباشید. هنوز کسانی هستند که میخواهند مردم را بجلو هل بدهند، تصور میکنند باید بمردم بگوئیم ناراضی باشید فقر بد است و بیحقوقی بد است و باید بلند شوید و غیره. گویا مردم خودشان نمیدانند. این کار حزب نیست. حزب باید رابطه خودش با مردم را تقویت کند. آن چیزی که مدام مورد توجه ما بوده و رویش کار کرده ایم رابطه حزب و جامعه است. تنها در چند سال اخیر می بینید بحث مدیای اجتماعی، اعتراضات و مبارزات اجتماعی، چپ اجتماعی رابطه حزب با همه این ها مرکز توجه و نقشه عملهای ما بوده است.

وقتی میگوئیم مبارزه طبقاتی موتور تاریخ است مبارزه را فرض میگیریم و هدف خود را این قرار میدهیم که این مبارزه را آگاهانه متعین و متشکل کنیم. و این درشرایط امروز ایران یعنی باید بر چالش حکومت اسلامی بر سر مسائل پایه ای متمرکز شویم و ببینیم که چطور میتوان این مبارزه را به یک مبارزه هدفمند، خودآگاه و متشکل و حزبیت یافته تبدیل کرد. به این معنی رابطه حزب و جامعه همچنان روی میز ماست و این پلنوم باید این رابطه را دقیق تعریف کند و در دستور حزب قرار بدهد. اسناد عرضه شده به پلنوم بر سر همین مساله است و من امیدوارم پلنوم این اسناد را با دقت مورد بحث و تصمیم گیری قرار بدهد و حزب را در نقطه شروع درستی قرار بدهد که در این شرایط تبدیل بشود به نماینده و سخنکوی جنبش انقلابی مردم علیه کل حکومت جمهوری اسلامی.